

بحثنی پیرامون

# ولایت فقیه

ع

سید حسن طاهری خرم آبادی

گفتیم که طبق روایات متعددی،  
حق جعل احکام به پیامبر  
اکرم (ص) تفویض شده است و  
در مورد ائمه اطهار هم در چندین  
روایت به این مطلب تصریح شده  
است و سپس نمونه‌ای از این  
روایات را آوردیم و در یکی از  
این روایات آمده بود که آیه  
شریفه «انک لعلی خلق عظیم»  
حاکمی از مقام والای عصمت  
پیغمبر (ص) است.

واینک دنباله مطلب:



دو عامل در وجود مقدس رسول خدا موجود است که مانع از آن می شود تا حکمی برخلاف واقع و یا بی ملاک جعل نماید:

یکی مقام عصمت و مصونیتی که از خطا و اشتباه دارد و تأییدی که بوسیله روح القدس میشود

و دیگر علمی که به تعلیم الهی بر واقعیات و ملاکات احکام پیدا کرده و این مطلب از نظر مباحث کلامی مسلم است که هر حکمی از احکام دارای ملاک و تابع مصلحت و یا مفسده ای است که در پرتو آن جعل می شود و آن ملاک بمنزله علت و ریشه آن حکم می باشد، بطوری که اگر مانعی از جعل حکم نباشد حکم جعل می شود.

پس می توان گفت پیامبر (ص) بواسطه علمی که خداوند به ایشان عطاء فرموده به علل و ملاکات احکام واقف بوده و با اختیاری که دارد و تفویضی که به او شده، حکم را طبق آن ملاک و علتش جعل و تشریح می کند. و براین اساس آنچه را که قرار می دهد مطابق با اراده و مشیت الهی خواهد بود و بواسطه این دو عامل (علم و عصمت) چیزی را که حق و صواب نباشد و یا برخلاف مشیت الهی باشد اختیار نمی کند.

۲ - مقتضای جمعی از روایات - مانند صحیح فضیل<sup>۱</sup> و روایت اسحاق بن عمار که صحت سند آن بعید نیست<sup>۲</sup> و روایت قاسم بن محمد<sup>۳</sup> و صحیح اسحاق بن عمار<sup>۴</sup> و حدیث فضیل بن یسار<sup>۵</sup> و بعضی دیگر از روایات - آن است که در هر موردی که پیغمبر حکمی وضع فرموده اجازه خداوند هم به دنبال آن صادر شده است و جمله «فاجازه الله ذلك» در این روایات پس از بیان مواردی که رسول خدا (ص) حکمی را از وجوب و یا حرمت یا استحباب قرار داده اند، دیده میشود.

(۱) بحار، ج ۱۷، حدیث ۳ باب «وجوب طاعته و حبه و التفویض الیه» ص ۴.

(۲) بحار، ج ۱۷، حدیث ۴ ص ۵.

(۳) بحار، ج ۱۷، حدیث ۱۰ ص ۷.

(۴) بحار، ج ۱۷، حدیث ۱۱ ص ۸.

(۵) بحار، ج ۱۷، حدیث ۱۲ ص ۸.

این مطلب دو احتمال دارد یکی آنکه اجازه خداوند برای تأکید و تأیید مطلب بوده و حکم را پیغمبر (ص) به مقتضای تفویضی که به او شده، جعل فرموده است.

و دیگر آنکه اجازه خداوند در اصل تشریح و جعل حکم مدخلیت داشته و تا اجازه به آن ملحق نشود آن حکم، حکم الهی محسوب نمی شود.

بنابراین احتمال، آنچه را که به پیغمبر (ص) تفویض گردیده تنها اداره امت و تفویض امر در مقام اجراء احکام است و مواردی که بنظرمی رسد پیغمبر (ص) شخصاً حکمی قرار داده باشد در حقیقت در این موارد، پیغمبر (ص) از خدا خواسته است که این احکام وضع و جعل گردد پس کار او فقط تهیه یک سلسله مواد برای پیشنهاد به مقام مقدس ربوبی است و لکن اصل جعل و تشریح با خداوند است، نظیر آنچه در مجالس قانونگذاری مرسوم است که کمیسیون مربوطه قانونی را تنظیم می کند و یا دولت لایحه ای را تقدیم مجلس می نماید ولی مرجع تصمیم گیری نهائی مجلس است.

ولی این احتمال از جهاتی مورد اشکال و ایراد است زیرا:

اولاً: با تعبیر «فوض الیه دینه» تطبیق نمی کند، چه آنکه مقتضای این جمله که در اکثر این احادیث هست آن است که امر دین چه در مرحله قانونگذاری و چه در مرحله اجرا به او واگذار شده است، مخصوصاً با توجه به اینکه آیه «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوه» بر آن متفرع و مترتب شده و اساساً خود این آیه را بیان کننده تفویض قرار داده است.

و بدنبال آن به بیان پاره ای از احکامی که رسول خدا (ص) جعل فرموده است می پردازد.

ثانیاً: در بعضی از روایات به فلسفه تفویض و علت آن اشاره شده و فرموده است: «لیعلم من یطیع الرسول ممن یعصیه» یعنی برای آنکه مطیع از عاصی و فرمانبردار از طاغی و سرکش، تمییز داده شود و معلوم گردد که چه کسانی حاضرند پیغمبر (ص) را - که اطاعتش اطاعت خدا است - اطاعت نمایند.

واین بیان شاید اشاره به آن باشد که بشر به دشواری وسختی، زیر بار بشرهائی مثل خودمی رود و خداوند جعل قانون و حکم را به پیامبر(ص) واگذار نمود و به مردم هم دستور اطاعت و فرمانبرداری داد، تا نفوس طیبه و فرمانبردار، از نفوس خبیثه و عاصی مشخص و تمییز داده شوند و این آزمایشی است برای انسان که اگر خدا به او دستور اطاعت از انسانی دیگر را داد آیا حاضر است بر خلاف هوا و میل و کبر و خود بزرگ بینی خویش، بخاطر فرمان خدا آن را قبول کند یا چون ابوجهل ها و ابولهب ها و... راه استکبار را در پیش می گیرد.

و در حدیث صحیح زراره از اباجعفر و اباعبدالله علیهما السلام نقل می کند که فرمودند: «ان الله عزوجل فوض الی نبیّه امر خلقه لینظر کیف طاعتهم ثم تلا هذه الآیة: ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا»<sup>۱</sup>.

یعنی امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: که خداوند امر خلق (مردم) خود را به پیامبرش واگذار نمود تا ببیند او را چگونه اطاعت می کنند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا».

و دانستیم که در روایات دیگر این آیه بعنوان بیان تفویض در دو مرحله جعل احکام و اجراء آن مورد استشهاد قرار گرفته است.

ثالثاً: برخی از روایات، خالی از مسأله اجازه است و بطور صریح می فرماید که رسول خدا(ص) وضع فرمود و قرار داد. مانند حدیث صحیح زراره که از امام باقر(ع) نقل می کند که فرمود: «وضع رسول الله دية العين ودية النفس الخ» رسول خدا دیه عین و... را قرارداد.<sup>۲</sup>

و در حدیث محمد بن سنان از امام باقر(ع) نقل شده است که فرمود: «فهم يحلون ما يشاؤون ويحرمون ما يشاؤون ولن يشاؤا الا ان يشاء الله تبارك وتعالى».

(۱) بحار، ج ۱۷، روایت ۲ صفحه ۴.

(۲) بحار، ج ۲۵، صفحه ۳۳۲ حدیث ۸.

پس آنها حلال می نمایند آنچه را که می خواهند و حرام می کنند آنچه را که می خواهند و نمی خواهند مگر آنکه خدای تعالی بخواهد (منظور پیامبر (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام هستند).<sup>۱</sup>

و در ذیل روایت ثمالی که صحت سند آن بعید نیست از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «فما احل رسول الله (ص) فهو حلال وما حرم فهو حرام»<sup>۲</sup> یعنی هر چه را رسول خدا حلال کند حلال می باشد و هر چه را حرام نماید حرام خواهد بود.

و این نوع تعبیر که ظهور دارد در این که پیغمبر (ص)، «جعل» و تحلیل و تحریم می نمود، در روایاتی که مسأله اجازه در آن مطرح شده است هم وجود دارد.

و اینکه گفته شود معنای این الفاظ آنست که پیغمبر (ص) این موارد را از خداوند طلب فرمود و پیشنهاد داد، خلاف ظاهر همه این روایات است.

پس جمع بین این روایات و روایاتی که مسأله اجازه در آن ذکر شده است و همچنین حفظ ظهور کلماتی از قبیل: «فرض رسول الله»، «سن رسول الله»، «اضاف رسول الله»، «حرم رسول الله» و نظائر آن که در روایاتی است که اجازه در آنها آمده مانند صحیح فضیل بن یسار و روایات دیگر آنست که گفته شود، اجازه برای تأکید و تأیید مطلب بوده و مقام عبودیت و اطاعت رسول خدا (ص) ایجاب می کرد که آنچه را که قرار داده است به مقام مقدس حضرت احدیث عرضه بدارد و پس از عرضه آن اجازه ربوبی هم صادر می گردید، گویانکه نیازی به اجازه نبود چون اذن قبلی وجود داشته است.

رابعاً: در حدیث صحیحی که زراره از امام باقر (ع) نقل نموده است پس از آنکه حضرت فرمود: «وضع رسول الله دية العین و دية النفس و حرم النبیذ و کل مسکر» یعنی قرارداد رسول خدا دیه را برای چشم و نفس و حرام نمود نیند و هر مسکری را، مردی به امام باقر (ع) عرض کرد آیا قرارداد رسول خدا این

(۱) بحار، ج ۲۵، حدیث ۲۴ صفحه ۳۴۰.

(۲) بحار، ج ۱۷، روایت ۱۸ صفحه ۱۰.

احکام را بدون آنکه در خصوص آنها چیزی از طرف خدا آمده باشد؟ یعنی بدون آنکه وحی در خصوص آنها از طرف خدا به رسولش شده باشد؟ حضرت فرمود: «نعم لیعلم من یطیع الرسول ممن یعصیه» تا آنکه کسی که اطاعت می کند رسول را از کسی که عصیان می کند او را باز شناخته شود.<sup>۱</sup> ملاحظه می شود در این حدیث نسبت جعل را به خود رسول خدا (ص) داده و در جواب سائل هم تصریح فرموده است که برای آزمایش مردم و جدا شدن مطیع از عاصی بدون آنکه وحی نازل شود پیغمبر مأذون بود که احکامی را وضع فرماید.

۳- اگر در بحث ولایت فقیه به این نتیجه رسیدیم که هر مقام و شأنی که امام یا پیغمبر علیهم السلام دارد فقیه هم آنرا دارا است مثلاً حدیث: «اللهم ارحم خلفائی» که از پیغمبر (ص) نقل شده است و یا «العلماء ورثة الانبیاء» و نظائر آنها را دلیل بر عموم تنزیل دانستیم و گفتیم خلافت و وراثت در تمام شئون است که مربوط به حکومت و ولایت پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام بوده است. آیامی شود گفت که جعل احکام و قانونگذاری هم از شئون ولایت و حکومت است؟ پس در این حق هم، فقیه جانشین و خلیفه پیغمبر (ص) است، یا آنکه این از مناصب و شئون خاصه پیغمبر (ص) و امام (ع) می باشد؟ (اگر در مورد همه ائمه ثابت شود). در پاسخ این سؤال باید گفت که جعل احکام از مناصب و شئون خاصه پیغمبر (ص) و ائمه (ع) است زیرا همانگونه که اشاره گردید، تفویض جعل احکام و قانونگذاری بخاطر مقام علم و عصمت است که در رسول خدا (ص) بوده و گفتیم که چون پیغمبر (ص)، علم به ملاکات احکام و مصالح و مفاسد واقعیه اشیاء دارد و روح القدس او را از هرگونه لغزش و خطائی بازمی دارد، لذا این منصب به او تفویض شده است. پس، از شئون مختص به پیغمبر است مانند وحی و نبوت و نظائر آن و اگر در مورد ائمه هم به اثبات برسد، از شئون معصومین خواهد بود.

(۱) بحار، حدیث ۵ ج ۱۷ ص ۶ به نقل از کافی، بحار به نقل از بصائر الدرجات ج ۲۵ ص ۳۲۲ حدیث ۸ سند روایت در بصائر صحیح است.

و به تعبیر دیگر این شأن از شئونی است که قابلیت و شرایط خاصی آنرا اقتضا می کند و همانطور که در روایات مشاهده نمودیم شخص باید دارای خلق عظیم بوده و مؤدب به تأدیب الهی گردد تا امر دین به او تفویض شود و کسی که این شرایط در او نیست و نمی تواند آنرا دارا شود قهراً دارای چنین منصبی هم نخواهد بود و دلیل تنزیل، اینگونه موارد را شامل نیست همانطور که مقتضای خلافت و وراثت از پیامبر (ص) خلافت در وحی و نبوت و ولایت تکوینی و علم و عصمت و... سایر شئون مختصه به آن حضرت نیست و حتی اگر دلیل صحیح و معتبر بر تفویض به ائمه دیگر غیر از امیرالمؤمنین نداشته باشیم با اینکه دارای مقام عصمت و علم و ولایت تکوینی و تشریحی هستند و بطور قطع و یقین خلفاء رسول الله میباشند، نمی توانیم از اذله خلافت و ولایت ائمه، مسأله تفویض و جعل احکام را استفاده نمائیم. زیرا همانگونه که در روایات وارد شده پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از ائمه دیگر می باشند و ممکن است این از شئون خاصه پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و افضلیت و اکملیت آنها آنرا اقتضا کند.

و اگر روایت صحیحۀ ابی اسحاق نحوی هم نبود در مورد امیرالمؤمنین هم چنین مقامی ثابت نمی گردید. در هر حال جای توهّم اینکه فقیه دارای چنین شأن و حقی باشد، نیست.

۴ - ممکن است این سؤال در مسئله تفویض مطرح شود که مقتضای آیه شریفه:

«وما یَنطِقُ عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»<sup>۱</sup>.

آنست که پیغمبر از خود هیچ حکم و دستوری نمی دهد و هر چه می گوید، وحی الهی است بنابراین آنچه که در روایات تفویض، به پیغمبر (ص) نسبت داده شده که ایشان می توانند قوانینی وضع و احکامی جعل نمایند، با این آیه تنافی دارد؟

در جواب این سؤال باید گفت:

(۱) سوره نجم، آیه ۳.

اولاً: هر حکمی را که پیغمبر قرار دهد منشأ آن وحی می باشد زیرا خداوند به او این اختیار را داده است مانند آنکه اگر مجلس شورا اختیار تصویب بعضی از قوانین را به یکی از کمیسیونهای مربوطه بدهد (اگر چنین حقی را داشته باشد) هر قانونی که آن کمیسیون تصویب نماید، مصوبه مجلس محسوب میشود.

ثانیاً: بطور قطع و مسلم پیغمبر (ص) اوامری در مقام اجراء و پیاده کردن قوانین و احکام الهی داشته است و می تواند برای تدبیر امور جامعه مقرراتی وضع نماید و فرمانهای حکومتی صادر کند، همانطور که در آیات زیادی خداوند اطاعت از فرمان رسول الله را واجب فرموده است «اطيعوا الله واطيعوا الرسول» (سوره مائده آیه ۹۲)

و مسلم تک تک این موارد از وحی الهی سرچشمه نگرفته است و در هر موردی که امری صادر می فرمود وحی خاصی وجود نداشته، اگر چه در موارد مهمی هم ممکن بود وحی برسد و راهنمایی هائی بشود. و در عین حال این اوامر و دستورات با آیه «وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى» تنافی ندارد زیرا اساس همه این امور وحی الهی است، یعنی خداوند به او اختیار داده که فرمان بدهد و اطاعت از فرمانش را هم بر جامعه واجب فرموده است و از طریق وحی به او دستور داده شده که عهده دار تدبیر امور اجتماع و سرپرستی مردم باشد و اصل حکومت و ولایتش که همه این امور از لوازم آنست از وحی برخاسته است پس در مورد جعل احکام هم خداوند بوسیله وحی به او این اختیار را عطا فرموده است و با نزول آیه شریفه: «وما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا» امر دین و امت به او تفویض گردیده چنانکه در روایت هم آیه را بیانگر و دلیل تفویض قرار داده اند.

پس هر حکمی که پیغمبر (ص) قرار داده است منشأ آن همین آیه و آیه «من يطع الرسول فقد اطاع الله» (سوره نساء آیه ۸۰) می باشد که در روایات بدان اشاره شده بود و این خود وحی الهی است.



## اصل دوم نظام اجرائی در حکومت اسلامی

دومین شرط تحقق ولایت الهی در جامعه انسانی آن است که حاکم و شخصی که در رأس نظام قرار می گیرد از طرف خداوند تعیین شود. و به تعبیر دیگر حکومت و ولایت که از شئون الهی و مختص بذات اقدس احدی است - «الله هو الولی» یعنی تنها او ولی و سرپرست همه موجودات از جمله انسان است - از طرف خداوند توسط انسانی پیاده میشود و آن انسان جانشین خدا و خلیفه او در امر حکومت قرار میگیرد و ولایت خداوند را بر انسانها در بعد تربیت و تعلیم معارف الهی و اداره امور اجتماعی و سیاسی عهده دار می گردد.

و این است یکی از ابعاد خلافت انسان از طرف خداوند در روی زمین و توصیف او به مقام خلافت الهی.

## قرآن و مسأله خلافت انسان از طرف خدا

در آیه‌ای از قرآن به موضوع خلافت انسان از طرف خداوند در زمین اشاره شده است که آیات زیر از جمله آنهاست.

الف: هو الذی جعلکم خلائف فی الارض فمن کفر فعلیه کفره (فاطر- ۳۹).

او است آنکسی که شما را خلیفه هائی در زمین قرار داد، پس کسی که کافر شود کفرش بر ضرر او است.

ب: و يجعلکم خلفاء الارض (نمل- ۶۲).

و شما را خلیفه های زمین قرار می دهد.

ج: واذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء و نحن نسیح بحمدك و تقدس لك قال انی اعلم ما لا تعلمون

(بقره- ۳۰).

و هنگامی که خداوند به ملائکه فرمود که در زمین خلیفه ای را قرار می دهیم، گفتند آیا قرار میدهی در آن، کسی را که فساد و خونریزی می نماید و حال آنکه ما ترا تسبیح و تقدیس می کنیم خداوند فرمود: من

بعضی پیرامون ولایت فقیه

می دانم چیزی را که شما نمیدانید.

منظور از خلیفه بودن انسان، جانشینی او از خداوند است بر روی زمین و این معنی اختصاص به حضرت آدم اولین انسان موجود بر روی زمین ندارد اگر چه در آن زمان خلافت الهی در آدم تجسم یافته بود چون او اولین انسان خاکی است.

البته تعمیم این مقام نسبت به همه انسانها به معنی فعلیت آن در همه نیست بلکه مقصود آنست که در هر انسانی استعداد آن وجود دارد اگر چه در بسیاری از انسانها بفعلیت نرسد و یا در بعضی از انسانها فقط بعد خاصی از آن بفعلیت برسد، در حالیکه این استعداد در موجودات دیگر وجود ندارد.

دلیل بر این تعمیم این است که:

اولاً: مخاطب در دو آیه اول و دوم همه انسانها است و اختصاصی به فرد خاصی ندارد.

و ثانیاً: در آیه سوم که مربوط به خلقت آدم است ملائکه از کلام خداوند عمومیت این مقام را استفاده نموده و لذا گفتند که میخواهی کسی را در روی زمین جانشین خود قرار دهی که خونریزی و فساد بنماید؟ و روشن است که خونریزی و فساد از شخص حضرت آدم که پیامبر الهی و دارای مقام عصمت است سر نمیزنند بلکه اعمالی است مربوط به افراد نوع انسان و در واقع ملائکه می دانستند که موجود زمینی که ترکیبی از غرائز و شهوات و نیروهای دیگر بوده و دارای زندگی اجتماعی است، خواه و ناخواه با خونریزی و فساد دست به گریبان خواهد بود و این معنی با مقام خلافت الهی که مقصود از آفرینش او است تناسب ندارد.

گذشته از آنکه شخص آدم را اگر تنها در نظر بگیریم خونریزی و فساد نسبت به یک فرد با قطع نظر از اجتماع، معنی ندارد زیرا اجتماع انسانها است که در آن خونریزی و فساد صورت میگیرد و اگر یک فرد از نوع انسان بیشتر وجود نداشت زمینه ای برای خونریزی و فساد هم وجود پیدا نمی کرد و قهراً جایی برای سؤال ملائکه باقی نمی ماند خلاصه آنکه از این آیات استفاده

می شود که خلافت از طرف خداوند از امتیازات انسان بوده و بواسطه همین مقام است که مسجود ملائکه قرار می گیرد.

### ابعاد خلافت انسان

خلافت عبارت است از آنکه شخصی بجای شخص دیگر در همه یا بیشتر امور و شئون مربوط به او قرار گیرد و حاکی و نشان دهنده آثار وجود مستخلف خود باشد.

بنابراین خلافت انسان از خداوند به معنی آنست که انسان ممثل صفات و اسماء الهی شود و از این جهت که خلیفه او است حاکی از قدرت، علم، حکمت، رحمانیت، عفو، لطف، قهر، غضب و... خداوند به اندازه ظرفیت وجود امکانی خود باشد.

پیشرفت شگرف انسان در علم و صنعت و کشف اسرار خلقت و آفرینش و دست یابی بر اعمال عجیب و غریبی که شبیه به خرق عادت است همه از ابعاد خلافت انسان از خداوند است و عظمت انسان عصر فضا را که بر فراز آسمانها قدم گذارده و در اعماق دریاها فرو رفته و بر همه موجودات مادی و طبیعی تسلط یافته است و یا میتواند بیابد و همه چیز زمین و زمان را مسخر خود ساخته است، از عظمت آفریننده و مستخلف خود یعنی خدای هستی حکایت می کند آنطور که در هیچ یک از موجودات دیگر چنین حکایتی نیست. این یک بعد از خلافت انسان از خدا است که در سلطه و قدرت انسان بر جهان ماده و طبیعت خلاصه می شود و در این بعد است که انسان نشان دهنده قدرت و علم و حکمت الهی و آیتی بزرگ از آیات الهی است.

بعد دیگر خلافت انسان از خداوند در صفات و کمالات و فضائل اخلاقی و معنوی است که هر چه در این دریای بی پایان بیشتر فرورود و فضائل بیشتری دارا گردد آیت و نشانه کاملتری از صفات و جمال و جلال حق جلت عظمت خواهد قرار گرفت تا آنجا که باو گفته میشود: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی او مثلی». بنده ام مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود یا مثل خود

قرار دهم.

و در حدیثی معتبر از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «ان الله جل جلاله قال: «ما يقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه وانه يتقرب الی بالنافله حتی احبه فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصره، ولسانه الذی ینطق به ویده الذی یتطش بها ان دعانی اجبته وان سألتنی اعطیته» (وسائل ج ۳ ابواب اعداد الفرائض و نوافلها حدیث ۶ از باب ۱۷ ص ۵۳)

ترجمه: امام باقر (ع) می فرماید که خداوند جل جلاله فرمود: نزدیک نمیشود به من بنده ای از بندگانم بوسیله چیزی که محبوب تر باشد نزد من از آنچه را که واجب و فرض نموده ام بر او و بدرستی که به من نزدیک می شود بوسیله نمازهای نافله تا آنکه دوست دار او می شوم و وقتی او را دوست داشتم گوش او که با آن می شنود و چشمی که با آن می بیند و زبانی که با آن سخن بگوید و دستی که با آن چیزی را می گیرد، می شوم، اگر مرا بخواند او را اجابت می کنم و اگر از من درخواستی کند و چیزی را بخواهد به او اعطاء مینمایم.

خلاصه مضمون این حدیث آن است که در اثر مداومت بر انجام نوافل، انسان آن اندازه به خدا نزدیک می شود و محبوب او می گردد که تمام اعضاء و افعالش رنگ خدائی پیدا می کند و گویا خدا است که این اعمال را انجام می دهد نه او. مانند محبوبی که در تمام افعال و رفتار محب تجلی کرده و آنچه را که محب انجام می دهد انعکاسی است از اراده محب.

و این است عالترین مقام عبد که همان مقام خلافت الهی است در بعد کمالات و صفات ربوبی که تجلی گاه حضرت حق قرار میگیرد.

سومین بعد از خلافت انسان جانشینی او است در تدبیر امور و اداره اجتماع که همان حکومت و ولایت بر جامعه است یعنی حکومت و ولایت که اختصاص به خداوند دارد به انسان و گذار میشود تا «خليفة الله» در حاکمیت بر انسانهای دیگر باشد.

بنابراین انسان «خليفة الله» است در سلطه بر طبیعت و در صفات

و کمالات معنوی و در ولایت و حکومت بر جامعه انسانی با این تفاوت که برای رسیدن به مقام خلافت الهی در مورد اول و دوم تنها استعداد کفایت می‌کند و با سعی و کوشش و جد و جهد آنرا به فعلیت می‌رساند و به مقام والای خلافت الهی نائل می‌گردد.

ولی در حکومت و ولایت علاوه بر استعداد و دارا بودن لیاقتها و شرایط لازم، به جعل و قرارداد و نصب خداوند هم نیازمند است و لذا به داود پیغمبر می‌فرماید: یا داود «انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» (سوره ص، ۲۵)

ای داود ما تورا خلیفه (جانشین خود) در زمین قرار دادیم پس در بین مردم بحق حکم کن.

در اینجا منظور از اینکه می‌فرماید ما تورا خلیفه در زمین قرار دادیم این است که داود را در امر حکومت و ولایت و اجراء عدالت، خلیفه و جانشین خود نموده است.

ولذا حکم نمودن بحق، بعنوان نتیجه و ثمره این خلافت قرار گرفته است، زیرا عطف با «فاء» در «فاحکم» که دلالت بر تفریع و نتیجه می‌کند و در فارسی از آن تعبیر به «پس» می‌شود برای بیان همین مطلب است، یعنی چون تورا خلیفه خود قرار دادیم پس حکم کن در بین مردم بحق، یعنی تو در اجراء عدالت و حکومت در بین مردم «خلیفة الله» هستی بنابراین باید حکم به عدالت و حق بنمائی.

و در مورد امامت ابراهیم (ع) می‌فرماید: «انی جاعلک للناس اماماً» ما تورا امام برای مردم قرار دادیم. و انسانی که «خلیفة الله» در امر حکومت و ولایت قرار می‌گیرد باید از دو امتیاز و ویژگی خاص برخوردار باشد یکی اینکه به مقام خلافت الهی در بعد اسماء و صفات و فضائل و کمالات انسانی رسیده باشد، یعنی مظهر صفات الهی گردد و ویژگیهای یک انسان کامل را دارا شود که در بحث نبوت و امامت این شرایط و ویژگیها بیان شده است. و گرنه هر انسانی نمی‌تواند در این مقام قرار داده شود و این تنها انسان کامل

است که این مقام به او اعطاء میشود.

وامتیاز دوم آن است که خلیفه خداوند در اداره اجتماع و سرپرستی انسانها باید مجری اراده الهی وخواست او در ساختن و تدبیر امور جامعه باشد.

واساساً موضوع خلافت که یک نوع نیابت و بجای او قرار گرفتن است، به غیر از این، تحقق پیدا نمی کند.

اکنون با کلامی از مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان به این بحث خاتمه میدهیم.

شیخ طوسی در تفسیر آیه: «انی جاعل فی الارض خلیفه» میفرماید:

«وقال ابن مسعود: اراد انی جاعل فی الارض خلیفه یخلفنی فی الحکم بین الخلق وهو آدم ومن قام مقامه من ولده وقیل انه یخلفنی فی انبات الزرع واخراج الثمار و شق الانهار» (تفسیر تبیان ج ۱ ص ۱۳۳)

ابن مسعود گفته که خداوند از آیه شریفه: «انی جاعل فی الارض خلیفه» اراده کرده، اینکه در حکم نمودن بین خلق، خلیفه من باشد و مقصود آدم و هرکسی است که در حکومت نمودن بین مردم جای او قرار می گیرد. و گفته شده است که مقصود آنست که خلیفه من قرار میگیرد در رو یانیدن زرع و خارج ساختن ثمره ها و شکافتن نهرا.

ملاحظه می شود که شیخ طوسی از مفسرین طبقه اول مانند ابن مسعود که از اصحاب معروف پیامبر (ص) است دو مورد از موارد ذکر شده را نقل نموده است، یکی خلافت انسان از خدا در حکومت و اجراء عدالت در بین مردم و دیگری خلافت در سلطه بر طبیعت که بعنوان مثال در آن زمان به شکافتن نهر و خارج ساختن اثمار و رو یانیدن زرع اشاره می کند.

در حدیثی هم از امام علی بن موسی الرضا (ع) نقل شده است که فرمود:

«الائمة خلفاء الله عزوجل فی ارضه» (اصول کافی، باب ان الائمة خلفاء الله حدیث ۱).

در این حدیث و احادیث دیگری که عنوان «خلیفة الله» برائمه اطهار اطلاق شده است منظور خلافت امام در تمام ابعاد و شئونی است که یک بقیه در صفحه ۷۶

آن هم بسیار ظریف و دقیق و حساس می باشد و کوچکترین غفلت و سهل انگاری ممکن است باعث

مسئولین امور باید با عقل و تدبیر و عاقبت اندیشی کامل، با رعایت اوضاع و شرایط عمومی و حفظ ضوابط کلی

---

---

حکومت اسلامی، بدون اینکه هدف خویش را فراموش کند، اگر با کشورهای اسلامی دیگر رابطه برقرار سازد و در جلب و جذب آنها بکوشد قهراً به هدف نزدیکتر خواهد شد.

---

---

مشکلات صعب‌العلاجی گردد و حکومت اسلامی را در جهان به انزوا و ضعف بکشاند.

اسلام، بهترین و نزدیکترین راه را انتخاب نمایند و برای رسیدن به آن تلاش کنند. و در چهارچوب همین ضوابط است که گاهی قطع رابطه و حتی مبارزات مخفی و علنی ضرورت پیدا می کند.

به هر حال انتخاب سیاست خارجی و روابط بین الملل با حفظ هدف، کار بسیار ظریف و حساسی است که

پایان

بقیه از صفحه ۹۰

انسان کامل می تواند آنرا دارا شود و امام هم در ولایت برتکونین وهم در اداره امور اجتماع و حکومت بر مردم وهم در صفات و کمالات نفسانی «خليفة الله» است.

ادامه دارد